وطن دوستی ناصر الدین شاه

همایون، مخبر

روزی خیرخواهان سلطنت بعرض رسانیدند که قوای روسیه در ترکستان‏ بسرحد ایران نزدیک میشود و ممکن است خطری متوجه سر حدات ایران گردد شاه دستور داد اشخاصی بصیر جلسه‏ای تشکیل داده و تبادل افکار نموده معلوم کنند که تا چند سال دیگر این قوا بحدود ایران خواهد رسید.نتیجهء گزارش این‏ اشخاص این شدد که 20 سال دیگر این قوا بسرحد ایران خواهد رسید شاه خرسند گردیده و گفت:

)ما که در آن تاریخ در قید حیات نخواهیم بود(

میرزا یحیی خان سرخوش شعر زیر را بدین مناسبت سرود:

مرو و سرخس از بباد رفت چه حاجت‏ خان منیجک بس است و آل منیجک

اینک بمناسبت اسم منیجک قصه‏ای را نقل میکنیم:

شاه در اطاقهای زوجات خود گاهی برای بازدید میرفت امین اقدس اگرچه‏ خریداری شده بود و خریداران کنیز مزاوت با او را مباح میدانستند و کنیز بمنزلهء صیغه شناخته میشد ولی در دربار ناصر الدینشاه این زن اعتباراتی برای خود حاصل کرده سمت صندوقداری داشت جواهرات و نقود تحویل او میشد این زن‏ برادری داشت بنام میرزا محمد خان که دارای فرزندی دو ساله بود.روزی این‏ پسر در گاهواره در اطاق امین اقدس خوابیده بود که شاه وارد شده و کسی را نیافت‏ رفت پشت پنجره نظری بباغ بیندازد اتفاقا گنجشگی از پنجره داخل اطاق شده‏ بود و برای فراز از چپ و راست پرواز میکرد.

در این هنگام صدای طفل از گاهواره بلند شد که میگفت(منیجک)، (منیجک(.

شاه متوجه بچه شد امین اقدس را احضار کرده اولا توضیح خواست که این‏ بچه از کیست امین اقدس بعرض رسانید برادرزادهء من است.سپس سؤال کرد منظور طفل از ادای لفظ منیجک چه بوده امین اقدس توضیح داد که منیجک به‏ ترکی گنجشک است.

شاه بخاطرش آمد که در آن حال گنجشکی در اطاق پرواز میکرد شاه به‏ امین اقدس دستور میدهد که این بچه نامش منیجک خواهد بود و او باید در حرم‏ من با نهایت آسایش زندگانی کند چند روزی گذشت عدهء خدمه در عمارت مخصوصی‏ بخدمت منیجک گماشته شدند و منیجک بلقب عزیز السلطان ملقب گردید.

در آن تاریخ نویسندهء این تفصیل در مدرسهء دار الفنون تحصیل میکردم‏ منیجک بسن 7 یا 8 سال با جوانانی بهمین سن یا قدری بیشتر بعنوان همبازی‏ وارد مدرسهء دار الفنون میشدند ورود آنها بتمام کلاسها آزاد بود انتظا کلاسها را بر هم میزدند شیشه‏هائی هم گاهی از پنجره‏ها شکسته میشد اولیاء مدرسه قدرت‏ نداشتند از این آشفتگی جلوگیری کنند.

شاه بمنزل اعیان دعوت میشد منجمله بمنزل مخبر الدوله در همین نقطه که‏ امروز میدان مخبر الدوله نامیده میشود.در باغ یک سرا پرده برای شاه برپا میشد و سراپردهء دوم برای منیجک یا عزیز السلطان و سراپرده‏های شاهزادگان و صدر اعظم در ردیف سوم و چهارم قرار میگرفتند.

شاه عزیز السلطان را بدامادی خود پذیرفت و یکی از صبیه‏های خویش را بازدواج او درآورد.

از اتفاقات دیگر اینکه ناصر الدینشاه چند روزی بعلت کسالت بستری گردید تصادفا روزی گربه‏ای بچه خود را در دهان گرفته نزدیک رختخواب شاه گذارد و رفت.خانمهائی که در اطراف بستر شاه بودند با خوشحالی گفتند که:

)این حیوان بچهء خود را آورده بپای شاه قربانی کند تا نقاهت شاه‏ مرتفع گردد(

این بچه گربه بعدا ببری‏خان نامیده شد و برای مادرش اطاقی تعیین گردید که بچهء خود را بپروراند.

وقتی خانمهای اندرون بدعوت شاه در کالسکه روانهء گردشگاهی میشدند، منیجک و ببری‏خان هردو در یک کالسکهء اختصاصی با پرستاران در قطار کالسکه‏ های دیگر بمحل مقرر میرفتند.

ما نگوئیم بدو میل بنا حق نکنیم‏ جامهء کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم‏ رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم‏ سر حق باورق شعبده ملحق نکنیم

)حافظ(